

درنگی بر فلوبر و شاهکار ناتمامش بووار و پکوشه

چون خورشید که نابینایان را گرم می‌کند*



کتاب

گوستاو فلوبر نزد دوستداران ادبیات غرب خصوصاً ادبیات فرانسه نام و شخصیتی کاملاً آشناست و کمتر علاقه‌مند کتاب در ایران را پیدا می‌کنید که نام رمان جاودان او «مادام بوواری» را دست‌کم یک‌بار نشنیده باشد.

اهمیت و تأثیر فلوبر تنها چندین دهه پس از مرگش شناخته و روشن شد. در قرن بیستم ژان پل سارتر در کتابی ۳ جلدی و بسیار حجیم تحت عنوان «احمق خانواده» سعی کرد تمام همت خود را به کار گیرد و از فلوبر به‌عنوان یک انسان امروزی مثال بیاورد تا بتواند فلسفه اگزیستانسیالیستی خود را ثابت کند.

فلوبر در رمان‌هایش همچون پزشکی بی‌روح کالبد جامعه‌اش را می‌شکافد و معتقد است نویسنده باید مورخ جامعه و طبقاتش باشد.

او در واقع خط رابطی است میان دو عصر، یا بهتر بگوییم نقطه پیوندی است که جریان رمانتیسم را به رئالیسم وصل می‌کند. در شیوه نگارش و نثر فلوبر کلمه‌ها بسیار بجا و مناسب و در جای صحیح نشانده شده است و توصیفات غیرضروری و جملات تکراری در آثار مهم این نویسنده کم‌تر به چشم می‌خورد.

رئالیسم فلوبر پس از جریان رمانتیسم و ادبیات رمانتیکی که با توضیحات غیرواقعی‌اش حوصله غالب خوانندگان را سر می‌برد همچون پتکی بر سر هر امیدواری کاذب و رؤیاهای دلخوشکنک فرود آمد و جهانی سخت حقیقی و تلخ را در ذهن خوانندگانش ترسیم کرد. فلوبر منادی واقعیت هراس‌انگیز حیات انسان، در عصری زیست که دوران شکوفایی و اعتبار فراوان علم بود. در اوایل قرن نوزدهم اگوست کنت جامعه‌شناس شهیر فرانسوی و از بنیان‌گذاران این شاخه از دانش بشری

فلسفه تحصلی (پوزیتیویستی) خود را با مدد از دانش و علم روز آن عصر پایه‌گذاری کرد. پوزیتیویسم اساس و بنیان خود را به اعتبار علم و دانش و تجربه علمی بنا نهاده بود. پس از کوتاه زمانی، تأثیر این علم‌گرایی که گاه رنگ و بوی افراط به خود می‌گرفت، در آثار نویسنده بزرگ و ناتورالیست فرانسوی «امیل زولا» مشاهده گردید (مخصوصاً در سلسله رمان‌های خانواده روگن ماگار) شاید با اندکی اغماض فلوبر را نیز باید یک علاقه‌مند بی‌گیر تحولات علمی عصر خود تلقی کرد. هرچند تأثیر این حوزه تنها در رمان آخر و ناتمام او «بووار و پکوشه» متجلی است. از آنجایی که این کتاب برخلاف آثار دیگر این نویسنده همچون مادام بوواری، تربیت احساسات و وسوسه سنت آنتوان خصوصاً نزد خوانندگان فارسی‌مهورتر و ناشناخته‌تر است، در این یادداشت سعی می‌کنیم

فلور در رمان‌هایش همچون پزشکی بی‌روح کالبد جامعه‌اش را می‌شکافد و معتقد است نویسنده همچون تاریخ‌نویس باید مورخ جامعه و طبقاتش باشد. او در واقع خط‌ابطلی است میان دو عصر پیوندی که جریان رمانتیسم را به رئالیسم وصل می‌کند.

در شیوه‌نگارش و نثر فلور کلمه‌ها بسیار بجا و مناسب و در جای صحیح نشانده شده است و توصیفات غیر ضروری و جملات تکراری در آثار مهم این نویسنده کمتر به چشم می‌خورد.

اندکی به این کتاب ارزشمند که مرگ ناگهانی فلور مانع از اتمام آن گردید، بپردازیم. کتابی که از خلال سطر سطر آن پرتو نبوغ فلور عیان می‌گردد.

بووار و پکوشه در سال ۱۸۸۱ یک سال پس از مرگ نویسنده در پاریس منتشر شد. دو نسخه بردار به نام‌های بووار و پکوشه در گردش‌های روزهای یکشنبه با هم آشنا می‌شوند و هم‌سلیقه درمی‌آیند و از این رو میان‌شان دوستی عمیقی حکمفرما می‌شود. این دوستی بر تمام زندگی این دو مرد تنها پرتو می‌افکند. در این میان ارث‌هنگفتی به بووار می‌رسد که او آن پول را با گشاده‌دستی با پکوشه تقسیم می‌کند. هر دو به دهی می‌روند ملکی می‌خرند و قصد بهره‌برداری از آن را دارند اما اولین نتایجی که به دست می‌آید فاجعه‌آمیز است و چون به این نتیجه می‌رسند که شکست‌شان ناشی از جهل است مجدداً به تحصیل شیمی، طب، دام‌پزشکی و زمین‌شناسی و... می‌پردازند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند اما کاری از پیش نمی‌برند و بر سر خوردگی آنان اضافه می‌گردد. طبعاً شکاک‌تر و تلخ‌تر می‌شوند و چون به ادبیات و باستان‌شناسی و تاریخ رو می‌آورند به شکل ابلهانه‌ای فضل‌فروش و گزافه‌گو می‌گردند. پس از آن به مطالعه جامعه و عشق روی می‌آورند ولی متوجه می‌شوند که برای این کار هم ساخته نشده‌اند، متافیزیک، مانیتیسم و احضار ارواح را پیش می‌گیرند و باز مانند گذشته پای در گل می‌مانند. خلاصه در همه زمینه‌ها و حوزه‌های علوم و دانش بشری سر می‌خورند و به فکر خودکشی می‌افتند. اما پیام کلیسا در شب عید نوبل آن‌ها را از صرافت

خودکشی می‌اندازد. به مذهب روی می‌آورند و چندی وقت‌شان با بحث‌های کلامی و فقهی سپری می‌گردد و در نهایت پس از آزمودن تمام این راه‌ها باز به نسخه‌پردازی رو می‌آورند.

هرچند نیت نویسنده در این کتاب که به تعبیر ایوون بلائزه مورخ و منتقد بزرگ ادبیات معاصر فرانسه «مضحکه فلسفی بزرگی است» چندان روشن و مشخص نیست با این احوال گوستاو فلور فرصتی مناسب یافته است تا تمام انزجار خود را از روحیات بورژوازی نوکیسه عصر خود ابراز کند.

البته نباید این نکته را فراموش کرد که هدف فلور تنها هجو ادا و اصول بورژواها نیست بلکه هجو تند فلور دامن ادعاهای روشنفکرانه شایع در عصر او به ویژه (علم‌پرستی) که به شکل یک مد و نمایش برای فضل‌فروشی درآمده بود را می‌گیرد.

کتاب بووار و پکوشه همچنین در نگاه اول ستایشی است از دوستی و همدلی و تأکید بر این عبارت فلور که: «دوستی دو قلب پاک مرزی نمی‌شناسد»، با تمامی این اوصاف کتاب به لحاظ ساختاری از ضعف‌های فراوانی صدمه خورده است. تکرار مطالب خیلی زود خواننده را خسته می‌کند و تنها به مدد طنز حیرت‌انگیز فلور در این کتاب حس ملال زوده می‌شود. در خلال مطالعه برخی از صفحات این کتاب گاه خواننده علاقه‌مند نمی‌تواند جلوی شلیک خنده و قهقهه خود را بگیرد و این نکته بسیار جالبی است چرا که از فلور تا قبل از این کتاب آن‌چه در اذهان منتقدان و علاقه‌مندان باقی مانده بود خشکی، عدم‌انعطاف و جدی بودن است. جالب این‌جاست که بدانیم دو شخصیت کتاب «بووار و

پکوشه» در طول تجربیات خود به همان سر خوردگی و مالیخولیایی برمی‌خورند که تقریباً خود فلور به آن رسید. با همه این اوصاف بووار و پکوشه کتاب دست‌اولی است که البته درباره آن قضاوت قطعی نمی‌توان کرد زیرا ناتمام است. اضافه بر قسمت آخر داستان که فقط خطوط کلی‌اش به دست ما رسیده قرار بوده است که مجلد دومی هم باشد که آن‌چه دو دوست صرفاً جهت لذت خود نسخه‌برداری می‌کنند در آن بیاید. باز به تعبیر ایوون بلائزه، احتمالاً فلور می‌خواست مجموعه‌ای از لطیفه‌ها درباره حماقت نویسندگان بزرگ و کوچک ترتیب دهد با تمامی این اوصاف طنز و طنزهای فلور در این رمان حیرت‌انگیز و مثال‌زدنی است و مطالعه این رمان که ترجمه فارسی آن نیز در بازار کتاب موجود است لحظات مفرح و درعین‌حال پرباری برای علاقه‌مندان به ادبیات فراهم می‌کند.

شایسته است این مقال را با نقل قولی از گی دوموپاسان داستان‌نویس بزرگ و معاصر فلور به پایان برسانیم: «نخستین هنر فلور در نویسندگی که به چشم می‌خورد قالب و شکل داستان است که نزد دیگر نویسندگان کم‌نظیر است و نزد عامه مردم نامرئی - می‌گویم نامرئی در حالی که قدرت اثر چنان خوانندگان را تحت تسلط خود قرار می‌دهد که بی‌آن‌که باور داشته باشند حتی در قعر وجودشان رسوخ می‌یابد. چون خورشید که نابینایان را گرم می‌کند بی‌آن‌که نورش را به چشم ببینند.» □

* بووار و پکوشه / گوستاو فلور / افتخار نبوی‌نژاد / نشر کاروان